



فصلنامه علمی، پژوهشی فقه و مبانی حقوق اسلامی سال دوازدهم / شماره ۲ / تابستان ۱۳۹۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۸/۲۸

تاریخ بازنگری: ۹۸/۰۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۵/۱۱

تاریخ انتشار: ۹۸/۰۶/۰۱

واکوی جایگاه قیاس در حقوق اسلامی با تاکید بر آرای امام خمینی (ره)

محمود حق بجانب^۱ احمدرضا توکلی^{۲*} محمدعلی حیدری^۳

چکیده:

در این تحقیق دو رویکرد عمده در زمینه مشروع بودن استفاده از قیاس در استنباط و استخراج احکام اسلامی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند: یکی عامه که اعتقاد دارد قیاس باعث تدوین قوانین و احکامی می‌گردد که شبیه آن در قرآن یا دیگر مکتوبات نیست؛ گروه دیگر امامیه است که رویکردی متفاوت با عامه دارد و استفاده از قیاس برای طراحی قوانین جدید اسلامی را ناکافی و ناصحیح می‌داند و شیوه‌های دیگری را جایگزین آن نموده است. با این وجود در این تحقیق مشخص گردید که شیعیان نیز در موارد زیادی از قیاس استفاده نموده و از آن به عنوان قیاس منصوص‌العله، قیاس اولویت و تنقیح مناط و درک ملاک یاد می‌کنند. نمونه‌های زیادی در قانون فعلی ایران مشاهده می‌گردد که در آن برای استخراج قوانین از قیاس استفاده شده است. به این ترتیب می‌توان دریافت که برخلاف تفاوت نظری، تشابه عملی گسترده‌ای در استخراج قوانین به واسطه قیاس میان دو گروه عامه و امامیه مشاهده می‌گردد. این تحقیق خط بطلانی بر پژوهش‌ها و دیدگاه‌هایی است که تاکنون کاربردهم اقسام قیاس را در میان شیعه رد کرده و آنها را مخالف اساسی قیاس برای استنباط احکام و قوانین اسلامی ذکر کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: قیاس، امامیه، دیدگاه عامه، کاربرد عقل.

^۱ - دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

^۲ استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده)

مسئول (atavakoli@phu.iaun.ac.ir)

^۳ استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

مقدمه

رویه غالب شارع در تشریح احکام، جعل آنها در زمان نیاز بوده است؛ از این رو بیشتر احکام در پاسخ به سؤال یا به مناسبت روی دادن واقعه صادر شده اند. به طور طبیعی اتخاذ چنین رویه‌ای باعث شده تا موضوعات احکام با اوصاف و قیودی همراه باشند که لزوماً در چگونگی حکم مدخلیت ندارند. به همین جهت، فهم دقیق دستگاه تشریح در گرو آن است که این قیود از موضوع اصلی پیراسته شود تا گزاره‌های شرعی به گزاره‌هایی فنی تبدیل شوند. در این صورت، موضوعات عام‌تر شده و مصادیق بیشتری به غیر از مورد دلیل خواهند داشت (فیاضی، ۱۳۹۳ ص ۹۸). قیاس روشی برای دستیابی به این هدف مهم است.

قیاس در لغت به معنای سنجش و اندازه‌گیری (ابن منظور، ج ۶، ص ۱۸۶) و در اصطلاح، عملی است که از فرد قیاس‌کننده صادر می‌شود و موجب علم یا ظن او نسبت به حکم شرعی در آن موضوع - مستحدث و فاقد نص - می‌شود، و آن چه باعث پیدایش این علم یا ظن می‌گردد، وجود اشتراک و شباهت و قدر جامعی است که میان فرع و اصل (مقیس، مقیس علیه) وجود دارد. (جناتی، ۱۳۱۲، ص ۱۱۷). قیاس یکی از راه‌های استخراج احکام از مجموعه قوانینی است که دایره مشخص و محدودی دارند. در این حالت قیاس می‌تواند کاربرد استنتاج مفادی را داشته باشد که حکمی برای آنها تعیین نشده است. با این وجود دیدگاه‌ها در رابطه با استفاده از قیاس یکسان نیست. امامیه که همواره به مقاصد شریعت اهتمام داشتند و احکام را تابع اغراض می‌دانستند بهره‌برداری از قیاس را که نوعی کشف علت به صورت ظنی است بی اعتبار قلمداد می‌نمایند و از طرف دیگر به دلیل فقدان اعتبار مصالح مرسله گرایش به آن را به شدت ناروا می‌دانند و بر این باورند که نمی‌توان برای استخراج قوانینی که در زمان فعلی مورد نیاز است، از قیاس استفاده نمود زیرا باعث حمل وضعیت یک قانون بر قوانین دیگر می‌گردد. در مقابل برخی دیگر از محققان «عمل کردن بر اساس قیاس را گاهی جایز می‌شمارند» (شیرازی، ۱۴۲۴ ص ۲۷۵) و دیگران در عمل به قیاس چنان افراط می‌کنند که آن را بر نص مقدم شمرده‌اند. قیاس‌گرایی، رویکرد گروهی از علمای اسلامی است که از لحاظ کاربرد قیاس، در برابر امامیان قرار می‌گیرند و نگرشی مثبت نسبت به استفاده از قیاس در استنباط احکام شرعی دارند؛ این دسته با عنوان عامه شناخته می‌شوند.

بنابراین به رغم شهرت قیاس در حوزه استنباط، هنوز پرسش‌های فراوانی درباره آن پیش روی محققان اسلامی و دانشگاهی قرار دارد که پاسخ آنها مشخص نیست (یوسفی‌مقدم، ۱۳۸۴، ص ۹۰). از سویی با توجه به این که یکی از اساسی‌ترین کاربردهای قیاس در فقه و حقوق اسلامی است، بنابراین لازم است که با نگاهی نو نسبت به مسئله قیاس، به این اختلافات پرداخته شده و کاربرد درست و صحیح قیاس در فقه و حقوق اسلامی مورد مطالعه قرار گیرد. این تحقیق به منظور روشن کردن تفاوت‌ها و اختلافات میان دو رویکرد امامیه و عامه در نحوه به کارگیری قیاس طراحی گردیده و می‌کوشد نقاط مشترک میان آنها را برجسته سازد.

مبانی نظری و پیشینه تجربی

بحث کارکرد قیاس و نگاه به آن از زاویه رویکردهای گوناگون تاکنون در برخی از تحقیقاتی که قیاس را مسئله تحقیق خویش قرار داده‌اند، قابل مشاهده است (گرچی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲، یوسفی‌مقدم، ۱۳۸۴ ص ۹۱، جعفری‌هرندی،

۱۳۹۴، ص ۴۳) با این وجود در اغلب این تحقیقات، به تفاوت‌هایی که دو گروه عامه و شیعه نسبت به استفاده از قیاس دارند و دلیل‌هایی که هر یک در این رابطه عنوان کرده‌اند، اشاره شده است در حالی که وجوه مشترک میان این دو رویکرد اغلب مغفول مانده است. در واقع در این گروه از پژوهش‌ها اگرچه نگرش‌های دقیقی از رویکردهای شیعه و عامه نسبت به قیاس عرضه شده است اما به زمینه‌های بروز این تفاوت‌ها و چگونگی حل آنها توجه خاصی نشده است. در این تحقیق ابتدا زمینه ایجاد اختلافات میان عامه و شیعه در رابطه با نگرش نسبت به قیاس مطرح می‌گردد و سپس به ویژگی‌های کاربرد قیاس نزد این دو گروه پرداخته می‌شود.

به نظر می‌رسد که یکی از زمینه‌های اصلی بروز اختلاف میان شیعه و عامه در نگرش به قیاس، منابع متفاوت آنها برای استنباط احکام باشد. از متون گوناگون چنین نتیجه گرفته می‌شود که عامه برای استخراج قوانین اسلامی قیاس را مبنا قرار داده‌اند در حالی که شیعیان اولویت اصلی را به تعقل می‌دهند؛ عامه به عنوان یکی از نخستین جریان‌های اسلامی، بر این باورند که تعقل جایگاه لازم را برای استنباط احکام ندارد؛ این گروه در برابر آن چه در قرآن یا روایات، مثال یا نمونه‌ای برای آن وجود ندارد سکوت اختیار می‌کنند (حسین‌پور، ۱۳۹۵ ص ۵۲) و تنها قیاس را مبنا قرار می‌دهند. آنها همچنین به روایاتی اشاره می‌کنند که عقل را به عنوان پایه‌ای برای استخراج احکام اسلامی مردود می‌شمارد در حالی که کاربرد قیاس را مجاز می‌داند (یوسفی‌مقدم، ۱۳۸۴). در مقابل، امامیه در کتابهای خود همراه استفاده از کتاب و سنت و اجماع برای یافتن احکام؛ عقل را هم به بحث می‌گذارند و فی الجمله اتفاق نظر دارند که با عقل هم می‌توان حکم شرعی را بدست آورد. استفاده از عقل را عمدتاً تحت عناوین مستقلات عقلی؛ استلزامات عقلی؛ دلایل لبی؛ تنقیح مناط و درک ملاک مورد بحث قرار داده‌اند. اما همین فقها وقتی نوبت به استفاده از قیاس آن هم از نوع مستنبط برای استنباط حکم شرعی می‌رسد پس از استناد به روایات ناهی از عمل به قیاس عمدتاً به دلیل آنکه عقل توانایی استنباط علت را ندارد آن می‌تازند و با حجیت آن به مقابله برمی‌خیزند. اکنون این سوال مطرح است که با همه اهمیت و گستردگی عقل چه شده است که به کارگیری آن در قیاس مردود اما در مواردیاد شده علاوه بر تثبیت اعتقادات اساسی منشا استنباط حکم شرعی حداقل برای مجتهدان به حساب آمده است. این در حالی است که در قیاس برای پی بردن به امر جامع (علت حکم) از ابزار عقل استفاده می‌گردد؛ اما چنین استفاده‌ای از عقل در منطق امامیه غالباً به دو دلیل مردود شمرده می‌شود. دلیل نخست، ظنی بودن مفاد قیاس است. چون اصل بر حرمت عمل به ظن در پی بردن به احکام شرعی است مگر آن که ظنی با دلیل قطعی، معتبر شمرده شده باشد، در حالی که قیاس چنین اعتباری کسب نکرده است. دلیل دیگر هم روایات ناهی از عمل به قیاس است؛ به همین جهت چنانچه «امر جامع» یا «علت حکم» در اصل منصوص باشد و در لسان صاحب شریعت آمده باشد، از دیدگاه امامیه، حمل معلوم بر معلوم روا بوده و آن را قیاس منصوص‌العله می‌نامند در حالی که وقتی امر جامع یا علت با تکاپوی عقل به دست آمده باشد بدان وقعی نمی‌نهند و تحت عنوان قیاس مستنبط‌العله آن را بی‌اعتبار می‌شمارند و به این ترتیب داوری عقل و توانایی آن در اینجا نادیده گرفته شده و حتی آن را ناروا و موجب گمراهی می‌پندارند؛ بنابراین لازم است جستجو گردد که دلیل چنین تبعیضی نزد امامیه چیست؟

ملاک و مناط در متون فقهی

احکام اسلام تابع مصالح و مفاسد واقعی است و بستگی تام و کاملی به وجود یا عدم آنها ندارد. در دیدگاه اصولیان شیعه، در شریعت اسلامی هیچ امر و نهی وجود ندارد، مگر آن که تابع مصلحت و مفاسد است. اما سؤالی که در این میان به ذهن می رسد این است که آیا علت و فلسفه احکام که همان مصالح و مفاسد موجود در آنها هستند، برای انسان ها قابل فهم هستند؟

در پاسخ باید گفت: مذاهب مختلف، آراء و تفاسیر گوناگونی از فهم پذیری احکام دارند. عده ای راه افراط را در پیش گرفته و در همه احکام به دنبال علت و مناط حکم می گردند. در مقابل، برخی دیگر همانند اهل ظاهر و اخباری ها، راه تفریط را پیش گرفته و فهم پذیری ملاک و مناط حکم را یکسره انکار کرده و یا اصلاً برای احکام الهی ملاکی قابل نشده اند. در این میان، گروهی از اندیشمندان راه میانه را در پیش گرفته و علت و ملاک احکام را یکسره پنهان از نظر عقل و یا قابل دسترسی ندانسته اند. به نظر فقهای شیعه نباید برخلاف ادله شرعی چیزی را به شریعت تحمیل کرد ولی از این عقیده نباید این معنا را برداشت کرد که آنان فهم عرفی و عقلایی، در درک ملاک و مناط حکم را به صورت کامل کنار گذاشته و یکسره شیوه تعبد را پیشه خود ساخته اند

آنان برای پی بردن به ملاک و مناط حکم بسیار کوشیده و در موارد فراوانی با توجه به مناسبات حکم و موضوع، تنقیح مناط و الغای خصوصیت با دلیل معتبر و تکیه بر فهم عرفی، استنباط و استخراج علت نموده اند. بررسی متون فقهی، انسان را با شواهدی از این دست روبرو می سازد که نشان می دهد فقها برای کشف مناط حکم، تلاش های بسیار به کار بسته اند.

در فقه، هر جا که فقها حکم را از مورد نص به جای دیگر تعمیم داده اند، مستند آنان نوعاً تنقیح مناط، الغای خصوصیت و مناسبت حکم و موضوع بوده است. جای این پرسش است که مقصود فقیهان شیعه از تنقیح مناط یا عنوان های مشابه آن، قیاس منصوص العله، تخریح مناط... چیست و در صورتی که بتوان آنها را دارای ارزش و اعتبار دانست، محدوده آنها کجا است و شروط و معیارهای آنها کدام است؟

تنقیح مناط

تنقیح در لغت به معنای پیراستن و حذف زواید است (جعفری لنگرودی، ص ۷۸) همچنین به معنای بیرون آوردن مغز استخوان چیزی است (فیروزآبادی، ص ۱، ۵۰۲) و مناط به معنای مکان تعلیق و آویختن است. (جوهری، ص ۲، ۶۲۰) در اصطلاح، مناط وصفی است که حکم، از نظر وجود و عدم به آن وابسته است (شبلی، ص ۲۲۱) و چون معمولاً، حکم به علت منوط است، علت را مناط نامند (شوکانی، ص ۷، ۲۲۱). بنابراین تنقیح مناط همان تعیین علت است. (محقق حلی، ص ۲، ۱۲۵)

از مجموع کلمات فقها، می توان به دست آورد که مقصود از تنقیح مناط پی بردن به متعلق حقیقی حکم و استخراج آن از درون نصوص و تعبیرات ظاهری، به کمک قرائن می باشد. محقق حلی گفته است؛ جمع میان اصل و فرع، گاه به واسطه عدم فارق است که آن را تنقیح مناط گویند. در چنین شرایطی اگر برابری از هر جهت دانسته شود سرایت دادن حکم از مساوی به مساوی جایز است و اگر دانسته شود یا احتمال داده شود از همدیگرتمايز دارند، سرایت دادن جایز نیست، مگر با نص بر آن (محقق حلی، ص ۱۴۰۳، ص ۱۸۵)

مفاهیم مشابه تنقیح مناط

تحقیق مناط

در کتب اصولی اهل سنت اجتهاد بر علت حکم بر سه قسم تقسیم شده است که یکی تنقیح مناط و دو قسم دیگر تخریج مناط و تحقیق مناط می باشند.

بعد از شناخت و علم ما نسبت به علیت چیزی (توسط نص یا اجماع یا استنباط نزد کسانی که استنباط معتبر است)، نظر و بررسی در شناخت وجود علت در یکایک صور و مصادیق آن علت (تحقیق مناط) نام دارد (امدی، ج ۳، ص ۳۰۲) که یکی از اقسام اجتهاد در علت است. تفاوت تحقیق مناط با تنقیح مناط این است که تحقیق مناط در مواردی رخ می دهد که مناط حکم معلوم و منقح است اما مجتهد می کوشد تا وجود یا عدم وجود این مناط را در موضوعات و مصادیق مشخص نماید. اما در تنقیح مناط، علت حکم معلوم و منقح نیست و این وظیفه مجتهد است که آن را تنقیح نماید و در واقع تحقیق مناط مرحله بعد از تنقیح مناط است.

تخریج مناط

تخریج مناط نیز یکی از اقسام اجتهاد در علت است (عبدالرحمان، ج ۱، ص ۴۹۵) تخریج مناط استنباط و استخراج علت حکمی است که گرچه نص یا اجماع بر آن دلالت دارند ولی بر علیت علت آن حکم چیزی وجود ندارد و این مجتهد است که چه به نظر بعضی به مجرد درک مناسبت بین علت و حکم (تونی، ص ۲۳۹) و چه با یکی از طرق استنباط علت (شعرانی، ۱۸۶) به استنباط و استخراج علت اقدام می کند (تومی، ص ۲۳۹). مثل اینکه مناط تحریم شرب خمر و حرام بودن ربا در گندم به خاطر طعام بودن است پس برنج و کشمش هم حرام است. (غزالی، ص ۲۸۲).

به تعبیر بعضی، تخریج مناط، اجتهاد و تلاش برای فهم ملاک از راههای عقلی است. (غزالی، ص ۲۸۲)

تخریج مناط را بعضی همچون غزالی، همان اجتهاد قیاسی (قیاس) گفته اند. (همان)

تفاوت تخریج مناط با تنقیح مناط این است در تخریج مناط، علت حکم همراه آن بیان نمی شود و این مجتهد است که به جستجو و استخراج آن می پردازد ولی در تنقیح مناط از میان اوصاف دخیل در حکم، شناسایی و جدا می شوند (مرقاتی، مقاله تنقیح مناط، ص ۱۸۶) بدین رو برخی گفته اند: تنقیح مناط الغای فارق است اما تخریج مناط استخراج علت است (شعرانی، ص ۱۸۶).

الغای خصوصیت

در مورد رابطه الغای خصوصیت با تنقیح مناط نظرات مختلفی وجود دارد، عدهای این دو را در یک معنی به کار می برند. عدهای دیگر نیز این دو را در موازات یکدیگر می شمارند و الغای خصوصیت را بخشی از تنقیح مناط می دانند و هرگاه از تنقیح مناط نام می برند، الغای خصوصیت را هم همراه آن ذکر می کنند (محقق داماد، ج ۲، ۴۱۱) و برای الغای خصوصیت ماهیتی کاملاً جدا و مستقل از تنقیح مناط قائل نیستند (همان، ج ۳، ص ۳۵۱).

اما به عکس بعضی دیگر، الغای خصوصیت را اصطلاحی جدا از تنقیح مناط می دانند که معمم حکم است (امام خمینی، لمحات الاصول، تقریرات ایت... بروجردی، جزایری (شوشتری)، ج ۸، ص ۱۳۱)

وجه حجت بودن تنقیح مناط

اکثر قریب به اتفاق شیعه و سنی به حجیت تنقیح مناط قطعی که حجیتش تحت حجیت قطع است معترفند، اما در مورد تنقیح مناط ظنی مستند به لفظ و غیر مستند به لفظ و تنقیح مناط اطمینانی به جز اندکی، بقیه قائل به عدم حجیت شده اند. (فائزه ملکی، ص ۱۳)

قیاس و عناوینی چون تنقیح مناط، تشخیص ملاک، در دو چیز مشترکند و در یک مورد متفاوت. مشترکات عبارتند از الف: تکیه بر عقل در یافتن ملاک که فقیه به کار برنده قیاس و عالمی که تنقیح مناط و مشابه آن را به کار می برد از آن استفاده می کند و جز این وسیله دیگری در اختیار ندارد.

ب: وجود حکمی که شارع بر آن تنصیب کرده و از طریق بررسی آن حکم و سایر آموزه های دینی با ابزار عقل، ملاک دریافت می شود به نحوی که اگر چنین حکم شرعی وجود نداشت، نه اعمال قیاس امکان داشت و نه عناوین مشابه.

مورد اختلاف، قطعی و ظنی بودن ملاک است که به کار برندگان عناوین مشابه قیاس، ملاکی را موجب تسری حکم می دانند که قطعی باشد و به ملاک ظنی به دلیل (اصل حرمت عمل به ظن مگر ظنون معتبر) اعتنا نمی کنند و بر همین اساس چون ملاک به کار رفته در قیاس ظنی است آن را نامعتبر می دانند. با ایت نفاسیر اگر ملاک به دست آمده قطعی باشد به کار بردن آن به عنوان قیاس مانعی نخواهد داشت و شاید فقیه شیعی که سخت از به کار بردن قیاس پرهیز می کند، ولی قطع را در هر صورت حجت می داند، چنین موردی را به جای آنکه قیاس (متتهی با مناط قطعی) بنامد، تنقیح مناط نامیده است.

شاید سبب اینکه برخی در پذیرش تنقیح مناط به عنوان یکی از راه های استنباط، درنگ می ورزند و آن را به سختی برمی تابند، تبیین نشدن وجه حجت بودن آن است. حال آن که، نگاهی به کلمات فقیهان نشان می دهد، ایشان جز برای عمل به ظاهر و به تعبیر خودشان ((استظهار)) به آن تمسک نمی کنند. به بیان دیگری توان آن را چیزی شبیه تمسک به عام یا اطلاق دانست که از نمونه های بارز مدلول های لفظی است.

آیت الله نایینی می گوید (فی بعض موارد حکم التشریح یمكن ان یستظهر منها إلغاء الخصوصیه علی وجه یکون الکلام ظاهراً فی غیر ما یکون ظاهراً فیه فی حد نفسه) در پاره ای موارد که حکمت تشریح احکام بیان شده، می توان از آنها الغای خصوصیت را استظهار نمود، به گونه ای که سخن ظهور پیدا کند در معنایی غیر از آن چه فی نفسه در آن ظهور دارد (نایینی، ۱۴۱۱، ص ۳۱۹).

جایگاه تنقیح مناط در آرای امام خمینی (ره)

به نظر می رسد که یکی از زمینه های اصلی بروز اختلاف میان شیعه و عامه و حجیت یا عدم حجیت آن را مناط آن تشکیل می دهد؛ بنابراین «شناخت راه های تحصیل مناط حکم می تواند ما را به تفاوت های اصلی مبانی در حجیت قیاس رهنمون سازد» (یوسفی مقدم، ۱۳۸۴ ص ۹۲). تنقیح مناط یکی از اقسام مناط است که تاثیر گسترده ای در این زمینه دارد. از مجموع کلمات فقها می توان چنین نتیجه گرفت که مقصود از تنقیح مناط، پی بردن به متعلق حقیقی حکم و استخراج آن از درون نصوص و تعبیرات ظاهری، به کمک قرائن می باشد.

براساس مبانی موجود تاریخی، اولین بار ابوعلی حنبلی واژه تنقیح مناط را در کتاب‌های اصولی وارد کرد (عکبری، ۱۴۱۳ ص ۸۳؛ پاکت‌چی، ۱۶ ص ۲۲۹) و این نشان می‌دهد که قبل از این زمان، این شیوه در میان فقیهان تسنن رایج بوده است. براساس گفته‌ها و به قول غزالی، ابوحنیفه تنقیح مناط را با عنوان استدلال به کار می‌برده است. در میان شیعیان نیز اولین بار محقق حلی (۱۴۰۳، ص ۱۸۵) تنقیح مناط را به عنوان شیوه ای مقبول و پسندیده مطرح کرده است. این شیوه به تدریج به عنوان روشی کارآمد و متداول در استنباطات فقهی شیعه رایج شد.

اگرچه در میان برخی از فقها، میان تنقیح مناط و الغای خصوصیت تفاوت وجود دارد اما افرادی مانند امام خمینی (۱۳۸۷ ص ۱۸۱) این دو را یکی می‌دانند. به همین دلیل سبزواری (۱۴۱۳، ج ۱۲ ص ۱۹۰) معتقد است که در تلقی میان فقها و اصولیون، دو گونه تنقیح مناط وجود دارد که یک گونه آن با الغای خصوصیت یکسان می‌باشد؛ بنابراین توسعه حکم و الغای خصوصیت در مورد نصوصی صحیح است که ظهور در اختصاص نداشته باشند که در غیر این صورت باید به مورد نص اکتفا نمود.

امام خمینی (ره) در یکی از مباحث طهارت می‌نویسد: الغای خصوصیت، تنها در موردی صحیح است که از نظر عرف، احتمال خصوصیت ندهیم (خمینی، کتاب الطهاره، ج ۳ ص ۱۴۹) و نیز در مبحثی از کتاب اجتهاد و تقلید خود چنین مقرر می‌دارد: و دعوی الغاء الخصوصية مجازفه محضه لقوه احتمال ان یكون للاجتهاد و النظر فی اخبار هم مدخلیه (خمینی، الاجتهاد و التقليد، ۱۳۸۴، ص ۲۸) یعنی این ادعا که از لحاظ عرف می‌توان در این مورد الغای خصوصیت کرد گزاره‌ای بیش نیست؛ زیرا احتمال قوی وجود دارد که برای اجتهاد و اعمال نظر نمودن در روایات ایشان دخالتی باشد. همانگونه که در (تحریر فی الاصول ۱۴۲۷، ج ۵، ص ۱۹۱) نقل شده ایشان نتیجه می‌گیرد که به‌کارگیری الغای خصوصیت بسیار نزدیک به قیاسی است که در شرع نهی شده است. در واقع شیوه تنقیح مناط و الغای خصوصیت در توسعه استنباط حکم، پیراستن و حذف صفات زائد برای رسیدن به علت (اصلی) یکسان است. ملاک این عمل نیز به تصریح اصولیون و فقها برای تناسب حکم و موضوع است (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۴۵). به عنوان مثال در دلیل اصلی الغای خصوصیتی که درباره زن محصنه در آیه ۴ سوره نور ذکر شده است، تناسب بین حکم هشتاد ضربه تازیانه و موضوع اصلی آن است زیرا حکم به هشتاد ضربه به دلیل «خصوص زن بودن قذف شده» نیست بلکه به دلیل زشتی عمل قذف فرد دارای احسان است. حال چه مرد باشد و چه زن؛ زیرا اگر فرد قذف شده مرد محصن باشد زشتی عمل قاذف از میان نمی‌رود.

امام خمینی در موردی دیگر تنقیح مناط از فقدان آب یا مضر بودن آن به همه عذرهای مثال آورده اند. مسئله این است که هر گاه برای مکلف یکی از موجبات طهارت پدید آید و برای طهارت در پی آب برود ولی به جهت نبود آب و یا زیانی که از مصرف آن متوجه او می‌شود نتواند از آب استفاده کند، باید تیمم کند. از مفهوم دو آیه ۶ و ۷ سوره مائده فهمیده می‌شود که هدف از تشریح تیمم، آسان‌گیری است و با هر گونه زیانی که از مصرف آب در وضو ناشی گردد، سازگاری ندارد؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که خداوند متعال با تشریح تیمم بر مسلمانان، خواسته است هر گونه زیان و سختی حاصل از وضو را از آنان بردارد. امام خمینی با استناد به «تناسب حکم و موضوع» و «الغاء خصوصیت» می‌فرماید: هر گاه توجه داشته باشیم که هیچ گاه نماز از عهده مکلف ساقط نمی‌شود و نماز بدون طهارت نیز باطل است اشکالی نخواهد بود که بگوییم آیه شریفه بر این دلالت می‌کند که تیمم برای هر نوع عذری که برای مکلف پدید آید تشریح شده است (امام خمینی، ۱۳۸۹ ص ۱۴).

مثال دیگر می‌تواند در مورد انتقال حکم شراب به سایر مسکرات باشد. به این معنا که هنگامی می‌توان حکم حرمت را از شراب به سایر مسکرات سرایت داد که ثابت شود مناط حرمت در «الخمیر حرام لانه مسکر»، تنها سکرآوری شراب است نه چیز دیگر و نیز ثابت شود که سکرآوری، به حرمت شراب اختصاص ندارد بلکه می‌تواند در سایر مسکرات نیز باشد؛ به عبارت دیگر سکار علت منحصر است ولی علت مقصور نیست. محصول دو قطع یاد شده، تبدیل مناط به یک قاعده کلی قابل انطباق بر همه مصادیق است (رحیمی، ۱۳۹۴، ص ۳۲).

براساس آن چه گفته شد، مشخص می‌گردد که مقصود امامیه از مطلق تنقیح مناط، گونه قطعی آن است و دلیل بر حجیت آن، مانند ظواهر است. تنقیح مناط قطعی مانند الحاق فرع به اصل از باب اولویت است؛ مانند الحاق ضرب و شتم به حرمت اف گفتن به پدر و مادر. در اینجا فرع از مرتبه شدیدتری برخوردار است و گاهی نیز رتبه این دو یکسان می‌باشد؛ مانند کلام پیامبر که می‌فرماید: «ایما رجل مات او افلس فصاحب المتاع احق بمتاعه اذا وجد بعینه» یعنی اگر مردی وفات یافت یا ورشکسته شد صاحب کالا نسبت به کالای خودش بر دیگران حق تقدم دارد. در این حدیث حکم تقدم به زن نیز سرایت می‌یابد و شامل او نیز می‌گردد (عظیمی گرگانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۸).

در تنقیح مناط ظنی، چون قطع نسبت به وصف موثر، احراز نمی‌شود و الغای فارق به صورت قطعی انجام نمی‌گیرد لذا فاقد اعتبار لازم است؛ مانند حدیث اعرابی که خدمت رسول الله (ص) رسید و فرمود: ای رسول. هلاک شد! آن حضرت فرمود: چه کرده‌ای؟ گفت: در روز ماه رمضان با همسرم نزدیکی کردم. حضرت فرمود: بنده‌ای آزاد کن (حر عاملی، ج ۷ ص ۹).

در اینجا تشخیص‌های گروهی و اقلیمی - مانند اعرابی بودن - قطعاً در ایجاب کفاره، تاثیرگذار نیست و تراشیدن این مقدار از فارق‌ها، قطعی است و تنقیح مناط نسبت به آن و تعمیم حکم، صحیح است ولی الحاق سایر مفطرات - مانند خوردن و آشامیدن - به نزدیکی کردن، از الحاقات ظنی است (شبلی، ۱۳۶۵، ص ۲۵۱). اوصافی که در فرآیند تنقیح مناط کنار زده می‌شود ممکن است به گونه‌ای باشد که در شریعت، هیچ توجهی به آنها نشده و در هیچ یک از احکام الهی، تاثیرگذار نبوده است؛ مانند سیاهی و سفیدی پوست و یا عرب بودن و عجم بودن؛ و نیز ممکن است تنها در این مورد خاص، این اوصاف ملحوظ نشده باشند مانند مرد بودن و زن بودن در اکثر احکام؛ و نیز ممکن است اوصاف غیر موثر به گونه‌ای باشد که حکم به واسطه باقی صفات در موارد دیگر ثابت شده باشد.

بنابراین هر چند فقیهان شیعه قیاس مقطوع‌العله را حجت می‌دانند ولی چون علیت در آن به صورت مطلق شناسایی شده است، مطابق نظر علمای منطق این قیاس به قیاس منطقی برگشت می‌کند، نه قیاس فقهی و تمثیل منطقی (به نقل از سلیم، ۱۴۳۸، ص ۲۳۲). بسیاری از فقیهان شیعه نیز در قیاس اصولی به این حقیقت اشاره کرده‌اند. به طور مثال به عقیده محقق حلی (ره) اگر شارع به علت تصریح نموده و دلیلی دلالت کند که به غیر از علت مذکور، علت دیگری در ثبوت حکم نقش ندارد، حکم به سایر موارد سرایت می‌کند. وی سپس می‌گوید: «این برهان خواهد بود» (زرنندی، ۱۸۵: ۷۵۰) و با این خصوصیت از تمثیل و قیاس فقهی خارج می‌گردد؛ حال آن که قیاس فقهی از دیدگاه فقیهان اهل سنت بر ظن استوار است. اگرچه در اینجا اختلافی میان شیعه و تسنن در تعریف قیاس مشاهده می‌گردد اما کاربرد آن نزد هر دو تقریباً یکی است. به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که شیعیان در مواردی از قیاس برای رسیدن به نتیجه مطلوب استفاده کرده‌اند.

جایگاه تنقیح مناط در مباحث حقوقی

کاربرد تنقیح مناط در فروعات فقهی، فراوان است ولی به نظر می‌رسد این امر در احکام تعبدی، به دلیل توقیفی بودن آنها به ندرت اتفاق می‌افتد ولی در معاملات، به خاطر عرفی بودن آنها، نمود بیشتری دارد. در مسائل فقهی که جنبه اجتماعی دارند و ناظر بر تنظیم روابط صحیح و عادلانه میان آحاد جامعه بر مبنای اخلاق حسنه می‌باشند، بهره‌وری از تنقیح مناط، بیشتر است؛ همچنین تنقیح مناط در مسائل جدید حقوقی از قبیل خسارت تاخیر تادیه، جبران کاهش قدرت خرید، محاسبه مهریه به نرخ روز و مسائل بانکی - نیز قابل اعمال است و فقیه می‌تواند با قدرت اجتهاد و استنباط در امور کلان جامعه، آن را مورد توجه قرار دهد و با این نگرش، تحول نوینی در مسائل اقتصادی محقق می‌گردد (عظیمی‌گرگانی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۹). به ویژه در مسائل مستحدثه که سابقه کمتری در نصوص و روایات دارند و فقیه به منظور پاسخ، چاره‌ای جز استناد به آنها ندارد؛ برای مثال می‌توان با استناد به آیه «فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم رروس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون» (بقره: ۲۷۹) علت حرمت ربا را حرمت ظلم دانست. امام خمینی (ره) در مورد این آیه مقرر می‌دارد: دریافت زیادی از دیدگاه شارع، ظلم است و حکمت حرمت ربا مفاسد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فراوانی است که بر آن مترتب است و این مفاسد، در همه موارد آن، جاری است؛ از این رو حيله در باب ربا، باطل است و در این امر عقلایی، تکیه بر روایات برای جواز حيله در ربا، دور از صواب است (خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۴۰۶ و ۴۱۵).

نمونه دیگر، امام خمینی از کاربرد تنقیح مناط در رابطه با قانون ایران اسلامی به آن اشاره می‌کند دریافت حکم از بیع به اجاره و سایر معاملات است. در روایاتی که از ائمه معصومین (ع) صادر شده از «بیع غری» نهی به عمل آمده است (حر عاملی، ۱۲، ص ۳۳۰، نوری، ۱۳، ص ۲۸۳). امام خمینی گفته اند: ذکر بیع در روایات از باب مثال است و گرنه برای بیع هیچ خصوصیتی قابل تصور نیست که بخواهیم به جهت آن، حکم را به بیع اختصاص دهیم؛ بنابراین با الغای خصوصیت از بیع، نهی را به عقد اجاره و سایر معاملاتی که به صورت غری واقع می‌شوند سرایت می‌دهیم و همه آنها را منهی عنه می‌دانیم (خمینی، ۵ ص ۱۹۸). دلیل این مطلب آن است که ما از روایات نهی‌کننده از بیع غری در می‌یابیم که علت نهی از آن، وجود غرر در بیع است. در نتیجه حکم دایر مدار وجود و عدم وجود غرر خواهد بود و اگر در عقد دیگری غیر از بیع نیز غرر وجود داشته باشد، آن عقد مورد نهی شارع است.

تشخیص ملاک

اصولیان متاخر از جمله محقق نائینی و امام خمینی در مباحث اصولی و گاه فقهی بر تشخیص ملاک تکیه کرده اند. در اینجا مورد اختلاف، قطع و ظنی بودن ملاک است که به کارگیرندگان عناوین مشابه قیاس، ملاکی را موجب تسری حکم می‌دانند که قطعی باشد و به ملاک ظنی به دلیل «اصل حرمت عمل به ظن مگر ظنون معتبر» اعتنا نمی‌کنند و بر همین اساس چون ملاک به کار رفته در قیاسهای ظنی، ظنی است قیاس را نامعتبر می‌دانند. پس اگر ملاک حکم به صورت قطعی از طریق عقل به دست آید همانند حکمی است که شارع مقرر داشته است و به کار بردن آن به عنوان قیاس مانعی نخواهد داشت و شاید فقیه شیعی که شدیداً از به کار بردن قیاس پرهیز می‌نماید ولی قطع را در هر صورت حجت می‌داند، چنین موردی را به جای آن که قیاس بنامد، تنقیح مناط نامیده است (جعفری هرنیدی، ۱۳۹۴).

به همین جهت نائینی در باب تخصیص عام با دلیل لبی هنگام شک در مصداق می‌فرماید: «وقتی مخصص (چه عقلی ضروری باشد و چه عقل نظری) لبی بود، با مخصص لفظی تفاوتی ندارد و هر دو موجب می‌شوند که نتوان به عام در فرد مشکوک استناد کرد، مگر آن که عقل، ملاک حکم شارع را درک کند و یا اجماع بر ملاک بودن امری اقامه گردد» (کاظمی خراسانی، ۱ ص ۵۳۸، مظفر، ۱ ص ۱۴۲).

امام خمینی (ره) در مثالی درباره دریافت حکم قطعی از نجاسات منصوص مثل بول و غائط به کلیه چیزهای قدر (کثیف) می‌گوید: در روایات منقوله از ائمه معصومین (ع) و به تبع آن در کتب فقهی، اشیای نجس منحصر به اشیای معدودی دانسته شده اند که تفصیل آنها در نصوص شرعی بیان شده است؛ مثلاً در کتاب وسائل الشیعه روایات مربوط به نجاسات در باب‌های خاصی مثل باب «نجاسه البول و الغائط من الانسان و من کل ما لا یوکل لحمه اذا کان له نفس سائله» و باب «نجاسه الکل و لو سلوقیا» و باب «نجاسه الخنزیر» و باب «نجاسه الکافر و لو ذمیا و لو ناصبیا» و باب «نجاسه المنی» و امثال آن بیان شده است (حر عاملی، ۲ ص ۱۰۲۲-۱۰۰۷).

از دیدگاه امام خمینی، جعل نجاست برای چیزهای نجس، از اموری نیست که درک علت آن برای عرف و عقلا، غیرممکن باشد؛ بنابراین اگر عقل، علت نجاست اشیای نجس را درک می‌کند، پس باید به حکم نجس بودن همه چیزهایی که علت فوق در آنها وجود دارد، داشته باشد؛ و عرف، علت نجاست اشیای نجس را قذارت (کثافت) آنها می‌داند در نتیجه هر چیز قدری، به حکم عقل نجس خواهد بود. موید این مطلب آن است که ایشان فرموده‌اند: هرگاه عرف ببیند که شارع مقدس شی قدری را نجس ندانسته است با توجه به این که از نظر او، آن شی باید بالضروره نجس باشد چرا که علت نجاست در آن وجود دارد این مطلب کشف می‌کند که آن شی باید توسط شارع موضوعاً یا حکماً از حکم نجس بودن، خارج شده باشد (خمینی، ۱۳۸۹ ص ۵)؛ بنابراین می‌توان حکم نجاست را از آن چه در نصوص بیان شده است به تمامی چیزهای دیگری که در این علت مشترک‌اند یعنی قذارت و کثیفی در آنها محرز است تعمیم داد.

مثال دیگر در رابطه با دریافت احکام تجارت به همه تصرفات مالی مشروع مثل تصرف در مال قرض گرفته شده و اموال مجهول‌المالک می‌باشد. بر اساس قانون انسان فقط می‌تواند در اموالی که متعلق به خود او است تصرف کند و تصرف در اموال دیگران جایز نیست مگر از راه اسبابی که شارع برای این کار قرار داده است. یکی از این اسباب، تجارت است یعنی انسان حق تصرف در اموال دیگران و اکل مال آنها را ندارد مگر آن که از راه تجارت آنها را به دست آورد. امام خمینی (ره) علت حرمت اکل مال دیگران را تصرف باطل و علت جواز اکل مال کسب شده از راه تجارت را تصرف مشروع می‌داند و به دنبال آن حکم حرمت و جواز را به همه تصرفات باطل و مشروع سرایت می‌دهد. ایشان درباره آیه ۲۹ سوره نساء می‌گویند: ظاهر آیه شریفه و احادیث آن است که نهی از اکل، به سبب باطل بودن است. در نتیجه، ظاهر متفاهم از تجارت که استثناء در برابر باطل است، حق بودن است و از آن جا که علت، به حکم عمومیت می‌بخشد چنان که در پاره‌ای از موارد، آن را خصوصیت می‌دهد؛ مقصود، حلیت خوردن هر چیزی است که حق باشد و در برابر آن، حرمت و عدم حلیت هر چیزی است که باطل است. بر این اساس هر آن چه حق است حلیت خوردن دارد، گرچه تجارت نباشد مانند اباحت، قرض و تملک مجهول‌المالک و نظایر این‌ها. در برابر به مناسبت حکم و موضوع فهمیده می‌شود که هر چه باطل و سبب برای آن است، حرام است و تصرف در مالی که از راه باطل به دست آمده، جایز نیست، هر چه باشد (خمینی، ۱ ص ۱۷۷).

همان گونه که مشاهده می گردد امام خمینی علت حلیت اکل و تصرف در اموال حاصل از تجارت با دیگران را حق بودن این اموال می داند و این علت را از آیه شریفه استفاده نموده است. در این صورت روشن است که هر مورد دیگری هم که در آن، علت حکم وجود داشته باشد، محلق به تجارت خواهد شد و حلیت اکل در آن ثابت است؛ مانند قرض، تملک در اموال مجهول المالک، مباحثات و غیره که ایشان نام برده اند.

از سوی دیگر امام خمینی (ره) مقرر می دارد که نمی توان به وسیله تنقیح مناط، حجت بودن قضاوت فقیه را در شبهات حکمیه، به حجیت فتوای فقها، در غیر باب قضاوت تسری داد زیرا قضاوت دارای خصوصیتی است که در افتاء وجود ندارد و آن برطرف شدن مشاجره میان دو نفر با وجود نفر سوم است که کلامش فصل الخطاب باشد (خمینی، ۳، ص ۱۸۱-۱۸۲). همچنین به عقیده امام خمینی (ره) سرایت دادن حکم از لقطه به غیر آن، درست نیست زیرا عرف با این کار مساعد نیست (خمینی، ۲، ص ۲۷۲).

نتیجه گیری

اکثر قریب به اتفاق شیعه و سنی به حجیت تنقیح مناط قطعی که حجیتش تحت حجیت قطع است معترفند، اما در مورد تنقیح مناط ظنی مستند به لفظ و غیر مستند به لفظ و تنقیح مناط اطمینانی به جز اندکی، بقیه قائل به عدم حجیت شده اند. (فائزه ملکی، ص ۱۳)

قیاس و عناوینی چون تنقیح مناط، تشخیص ملاک، در دو چیز مشترکند و در یک مورد متفاوت. مشترکات عبارتند از الف: تکیه بر عقل در یافتن ملاک که فقیه به کار برنده قیاس و عالمی که تنقیح مناط و مشابه آن را به کار می برد از آن استفاده می کند و جز این وسیله دیگری در اختیار ندارد.

ب: وجود حکمی که شارع بر آن تنصیب کرده و از طریق بررسی آن حکم و سایر آموزه های دینی با ابزار عقل، ملاک دریافت می شود به نحوی که اگر چنین حکم شرعی وجود نداشت، نه اعمال قیاس امکان داشت و نه عناوین مشابه.

مورد اختلاف، قطعی و ظنی بودن ملاک است که به کار برندگان عناوین مشابه قیاس، ملاکی را موجب تسری حکم می دانند که قطعی باشد و به ملاک ظنی به دلیل (اصل حرمت عمل به ظن مگر ظنون معتبر) اعتنا نمی کنند و بر همین اساس چون ملاک به کار رفته در قیاس ظنی است آن را نامعتبر می دانند. با این حال اگر ملاک به دست آمده قطعی باشد به کار بردن آن به عنوان قیاس مانعی نخواهد داشت و شاید فقیه شیعی که سخت از به کار بردن قیاس پرهیز می کند، ولی قطع را در هر صورت حجت می داند، چنین موردی را به جای آنکه قیاس (منتهی با مناط قطعی) بنامد، تنقیح مناط نامیده است.

تعمیم حکم از مورد نص به موارد مشابه دیگر، یکی از مباحث مهم علم فقه و اصول است. فقها برای تعمیم حکم، گاهی از تنقیح مناط، الغاء خصوصیت و مناسبات حکم و موضوع بهره می برند. تنقیح مناط مورد استفاده فقها خود به دو قسم تقسیم می شود: تنقیح مناط قطعی و تنقیح مناط ظنی. اکثر فقها در مقام نظر، تنقیح مناط قطعی را حجت می دانند اما به نظر آنان تنقیح مناط ظنی حجت نیست و میان آن و قیاس باطل، فرقی وجود ندارد.

فارغ از نظر، در مقام عمل به نظر می‌رسد که به راحتی نمی‌توان پذیرفت که در همه مواردی که فقها به تنقیح مناط تمسک کرده‌اند، قطع به (علت حکم) پیدا می‌شود و در پاره‌ای موارد حصول قطع به علت، مورد تردید است. فقها علاوه بر اینکه ملاک وضابطه حصول قطع در تنقیح مناط را کاملاً شفاف بیان نکرده‌اند، در پاره‌ای موارد خود دچار اختلاف نظر شده‌اند.

در نمونه‌های نقل شده از امام خمینی (ره)، ایشان غالباً تنقیح مناط و الغاء خصوصیت را به عرف مستند کرده و ملاک را عرف دانسته‌اند، در حالی که نظر عرف نمی‌تواند موجب یقین به علت حکم شود. همچنین ایشان در جایی در رساله الاجتهاد و التقلید آورده‌اند: «دعوی الغاء الخصوصية مجازفه و دعوی القطع اشد مجازفه»؛ یعنی ادعای الغای خصوصیت نمودن، گزافه‌گویی است و گزافه‌تر از آن ادعای قطع نمودن است.

از استناد ایشان به عرف و نیز از تعبیری که ایشان در مورد الغاء خصوصیت به کار برده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که به نظر ایشان الغاء خصوصیت و قطع در دو رتبه‌اند و این طور نیست که هر جا به الغاء خصوصیت استناد شده است، لزوماً حصول قطع هم همراه آن باشد و از آنجا که ایشان در موارد متعدد به الغاء خصوصیت استناد کرده‌اند، این احتمال مطرح می‌شود که ممکن است در تنقیح مناط، حصول قطع شرط نباشد و البته این امکان هم وجود دارد که گفته شود در موارد مزبور، از نظر ایشان قطع به ملاک حاصل شده است.

این ابهامات و شبهات از یک سو و حجیت قیاس اولویت در نزد فقها، از سوی دیگر با عنایت به این که این نوع قیاس، متفرع بر تشخیص علت حکم و سپس تصدیق اقوا بودن آن در فرع نسبت به اصل است؛ فقها آن را حجت می‌دانند و بدان عمل می‌کنند بدون آن که به حصول قطع نسبت به علت در آن تصریح کنند؛ ما را به این نتیجه می‌رساند که اصطلاحاتی همچون تنقیح مناط، الغاء خصوصیت، مناسبات حکم و موضوع و قیاس باطل و صحیح، نیاز به تعریف روشن‌تر و دقیق‌تر و بازنگری مجدد دارند و این منظور با عنایت به کاربرد اصطلاحات فوق در متون فقهی و مطالعه جایگاه عقل در میان دو گروه شیعه و تسنن، به آسانی قابل دستیابی است.

فقیهان شیعه غالباً در دو جا (تنقیح مناط و تشخیص ملاک) عقل را به عنوان ابزاری مهم برای استنباط حکم شرعی به کار گرفته‌اند که مورد نخست آن مستقلات عقلی است که از اهمیت خاصی برخوردار است؛ تا جایی که در طول کتاب و سنت و اجماع ماخذ و مبنای حکم شرعی به حساب آمده است. این فقیهان در دو مورد دیگر به قیاس مصطلح بسیار نزدیک می‌شوند؛ یکی در تنقیح مناط و دیگری در تشخیص ملاک که این دو را می‌توان تحت عنوان «یافتن علت قطعی» قرار داد.

در هر دو مورد فقیه شیعی مذهب همان کاری را می‌کند که فقیه سنی مذهب در قیاس مستنبط العله انجام می‌دهد، با این تفاوت که این دسته از فقیهان حاصل قیاس را چه قطعی و چه ظنی باشد، می‌پذیرند. ولی آن گروه در تنقیح مناط و تشخیص ملاک وقتی حکم را از اصل به فرع، نفیاً یا اثباتاً تسری می‌دهند که مناط و ملاک قطعی باشد و آن هم به این دلیل است که قطع طریقی را در هر شکل و با هر وسیله و به هر طریقی حاصل گردد، مثبت حکم شرعی می‌دانند بدون آن که حجیت آن را منوط به تأیید شارع بدانند و حجیت قطع را ذاتی می‌شمرند؛ همچنین در استلزامات عقلی هم با عنایت به آن که شارع حکمی را مقرر فرموده و عقل برای تحقق آن، امر یا اموری را لازم می‌داند، فقیه این لزوم عقلی را وجوب شرعی تلقی می‌نماید بدون آن که در لسان شارع چنین حکمی یافت شود.

وقتی به نحوه به کارگیری قیاس به وسیله طرفداران آن توجه شود و با استلزامات عقلی و تنقیح مناظ و تشخیص ملاک مقایسه گردد نزدیک بودن این عناوین به هم بلکه یکسان بودن آنها در پاره ای از موارد روشن می گردد.

منابع و مأخذ

- ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، جلد ۲؛ چاپ سوم، بیروت، دارصار
- امام خمینی موسوی، سید روح ا.... (۱۳۸۲). تهذیب الاصول. به تقریر محمد تقی سبحانی، قم: اسماعیلیان.
- امام خمینی موسوی، سید روح ا.... (۱۳۸۴). الاجتهاد و التقليد. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- امام خمینی موسوی، سید روح ا.... (۱۳۸۵). کتاب الطهاره. ج ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- امام خمینی موسوی، سید روح ا.... (۱۳۸۷). تهذیب الاصول. تقریرات دو دوره تدریس اصول به قلم آیت الله جعفر سبحانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- امام خمینی موسوی، سید روح ا.... (۱۳۸۸). کتاب البیع. ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- امام خمینی موسوی، سید روح ا.... (۱۳۹۲). مکاسب محرمه. ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ ه.ق). کفایه الاصول. قم: موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- پاکت چی، احمد. (۱۳۸۷). دائره المعارف بزرگ اسلامی (مدخل تنقیح مناظ). ج ۱۶، تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۶، دانشنامه حقوقی، تهران؛ امیر کبیر
- جوهری، اسماعیل بی تا، صحاح اللغه، بیروت، دارالعلم
- جناتی، محمد ابراهیم، ۱۳۱۲، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، تهران، کیهان
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۳ ه.ق). وسائل الشیعه فی تحصیل احکام الشریعه، تحقیق و تصحیح الشیخ عبدالرحیم الربانی شیرازی. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- خمینی الموسوی، سید مصطفی. (۱۴۲۷ ه.ق). تحریرات فی الاصول. چ ۵، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- رحیمی، سید مرتضی. (۱۳۹۴). اختلافات شیعه و سنی در پرتو قرآن. انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد: سیمرغ.
- زرندی، محمد بن یوسف. (۷۵۰ ه.ق). معارج الوصول.
- سبزواری، سید عبدالعلی. (۱۴۱۳ ه.ق). مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام؛ چ ۴، قم: موسسه المنار.
- سلیم، عبدالعلی. (۱۴۳۸ ه.ق). قیاس در اسلام. بیروت: چاپ بیروت.
- شبلی، محمد سعید مصطفی. (۱۳۶۵). تعلیل الاحکام. چاپ اول، الازهر، قاهره.
- شبلی، محمد مصطفی، بی تا، اصول الفقه الاسلامی، بیروت، دارالهدایه
- شوکانی، محمد، ۱۴۱۲ق، ارشاد الفحول، موسسه الکتب الثقافیه
- شیرازی، ابوالحاق. (۱۴۲۴ ه.ق). اللمع فی اصول الفقه. ناشر: دار الکتب العلمیه.

عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی). (۱۴۰۹ ه.ق). حقائق الایمان. ترجمه مهدی رجائی و سید محمود مرعشی نجفی.

عکبری حنبلی، ابوعلی حسن بن شهاب. (۱۴۱۳ ه.ق). رساله فی اصول الفقه. مکه: المکتبه المکه. غزالی، محمد بن محمد. (۱۳۵۶). المستصفی فی علم الاصول. القاهره: المکتبه التجاریه الکبری. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۹۹۱م، القاموس المحیط، بیروت؛ دارالاحیا التراث العربی کاظمی خراسانی، محمد علی. (۱۴۰۴ ه.ق). فوائد الاصول (تقریرات نائینی). قم: جامعه مدرسین.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳). الکافی. ج ۱. تهران: دارالکتب الاسلامیه،

گرجی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). تاریخ فقه و فقها. چاپ سوم. تهران: انتشارات سمت،

مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ ه.ق). بحار الانوار. جلد: ۲. بیروت: مؤسسه الوفاء،

محقق حلی، جعفر ابن حسن. (۱۴۰۳ ه.ق). معارج الاصول. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت.

محقق داماد، سید محمد، کتاب الحج، ج ۲، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای، ص ۴۱۱

محقق داماد، سید محمد، کتاب الصلاه، ج ۳، مؤسسه نشر اسلامی التابعه لجماعه المدرسان بقم المقدسه، ص ۳۵۱

محقق حلی، جعفر، ۱۳۶۴، المعترفی شرح المختصر، قم، مؤسسه سید الشهداء

مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۰). اصول الفقه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

میرزا حسین نوری طبرسی. (۱۳۲۰). مستدرک وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق.

مجلات

حسین پور، علی. (۱۳۹۵). نقش عقل در فرآیند استنباط احکام شرعی از دیدگاه شیعه و اهل سنت. فصلنامه تحقیقات جدید در علوم انسانی، شماره ۶، ۵۴-۴۳.

جعفری هرندی، محمد. (۱۳۹۴). رابطه استفاده از قیاس و دلیل عقل در استنباط احکام. دوفصلنامه فقه مقارن، دوره ۳ شماره ۶، ۳۷-۵۴

عظیمی‌گرگانی، هادی. (۱۳۹۱). معناشناسی و تنقیح مناط؛ مقارنه با مفاهیم مشابه و روش‌شناسی آن. مطالعات اسلامی؛ فقه و اصول دوره ۴۴ شماره ۹۰، ۱۵۳-۱۲۷

فیاضی، مسعود. (۱۳۹۳). تفاوت تنقیح مناط و الغای خصوصیت با قیاس. مجله حقوق اسلامی، دوره ۱۱ شماره ۴۲، ۹۸-۱۱۷

ملکی، فائزه، ۱۳۸۸-۱۳۸۹، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تنقیح مناط و کاربرد آن در فقه امامیه، ص ۱۳

یزدانی، محمد مهدی و صابری، حسین (۱۳۸۹). تعمیم حکم به استناد کشف علت از دیدگاه امام خمینی (ره). پژوهش‌های فقهی، دوره ۶ شماره ۲، ۱۴۶-۱۲۱.

یوسفی مقدم، محمدصادق. (۱۳۸۴). فصلنامه فقه، ضرورت بازنگری در مبانی و روایات قیاس. فصلنامه فقه، دوره ۱۵ شماره ۵۷، ۸۶-۱۴۵.

Examining the place of analogy in Islamic law Imam Khomeini

Abstract

In this research, two main approaches to legitimizing the use of analogy in deducing and extracting Islamic law are among the following: one who believes that analogy leads to the formulation of laws and rules that are not like the Qur'an or other writings; the group Another is the Imam, who has a different approach to the public, and considers the use of analogy to design new Islamic laws inadequate and incorrect and has replaced other methods. However, in this research, it became clear that the Shi'ites were also used in many cases, and they are used as analogy to the rule of man, the precedence and parity analysis of domains and criteria. There are many examples in Iran's current law in which analogies have been used to derive laws. In this way, it can be seen that, contrary to the theoretical differences, there is a great deal of similarity in the extraction of laws by the analogy between the two groups of the public and the Imamiyah. This research is a vindication of the studies and views that have already been rejected by the Shi'a in their use of analogies, and they disagree with the fundamental analogy for the inference of Islamic law and laws.

Keywords: Analogy, Imamieh, public view, application of reason.